

روندها و ساختارها در وضعیت جدید جهانی

سرمقاله

چالش های رویکرد امنیتی جامعه جهانی به افغانستان

قاردی

افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی کانون توجه کشورهای مختلف قرار گرفت. بعد از این تاریخ کشورهای غربی با دید و رویکرد امنیتی وارد افغانستان شدند. آمریکا و متحدانش برای مشروعیت بخشیدن به حمله خود به افغانستان استدلال امنیتی می کرد. استدلال آنها این بود که وجود تروریسم در افغانستان برای منطقه و جهان خطرناک است و امنیت منطقه و جهان را تهدید می کند و برای همین باید تروریسم از افغانستان برچیده شود. آمریکا با این رویکرد تا حدودی توانست حمله خود را مشروعیت ببخشد. مسئله اما مشروعیت جنگ در افغانستان نیست مسئله این است که آمریکا تا چه اندازه با این رویکرد و نگاه خود به مسئله و حل قضایای افغانستان موفق بوده است.

هدف اصلی ایالات متحده ریشه کن کردن تروریسم و آوردن ثبات در افغانستان است. آیا تروریسم از افغانستان ریشه کن شد؟ آیا افغانستان به ثبات دست یافته است؟ بدون شک پاسخ منفی است. مسئله اساسی در افغانستان نه مسئله امنیتی بلکه مسئله ساختاری می باشد. افغانستان دارای ساختار سیاسی می باشد که تا آن ساختار رویکرد امنیتی و فساد اداری و مسائل دیگر که امروز مطرح می شود حل نخواهد شد. با توجه به اهمیت ساختار، لازم است که عناصر مهم ساختار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی افغانستان را ذکر نمایم.

عناصری مانند خویشاوندی، دخالت دین در سیاست و اقتصاد سیاسی وابسته در فرهنگ سیاسی افغانستان ریشه طولانی دارد و اساسا شکل دهنده ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما می باشد. افغانستان بدون همکاری کشورهای بین المللی قادر نیست کاروژه های اقتصادی خود را انجام دهد. افغانستان بار اول به انگلیس وابسته شد و بعد از آن به شوروی سابق و امروزه نیز به ایالات متحده و کشورهای دیگر وابسته است. اقتصاد سیاسی وابسته باعث می شود که کشور هیچ وقت نتواند سیاست مستقل اتخاذ نماید. این اقتصاد سیاسی وابسته در عرصه سیاستگذاری خارجی به عنوان یک محدودیت و مانع بر سری راه سیاستمداران ما عمل می کند و باعث می شود که ما نتوانیم سیاست مستقل اتخاذ نمایم. سیاست کشور به نوعی وابسته به کشور تمویل کننده اقتصادی خواهد بود.

با توجه به این عناصر که در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان وجود دارد و رویکرد امنیتی جامعه بین الملل به افغانستان نمی توان انتظار داشت که مشکلات از قبیل امنیت، فساد اداری و ... برطرف گردد. این عناصر باعث تشدید مشکلات می شود و از طرفی رویکرد امنیتی هم بودجه زیاد لازم دارد که افغانستان قادر به پرداخت آن نیست و این رویکرد همچنین باعث می شود که کشورهای همسایه نیز دید خصمانه به افغانستان پیدا نماید. عنصر اقتصاد سیاسی وابسته و دید امنیتی به افغانستان هیچ گاه سازگار نیست. افغانستان نه تنها در بخش امنیتی بلکه در تمام بخشها وابسته به جامعه بین الملل می باشد. با توجه به این چالش ها و موانع که بر سر راه جامعه جهانی برای ریشه کن کردن تروریسم و آوردن ثبات در افغانستان وجود دارد ضروری می نماید که جامعه بین الملل تغییر رویکرد داده و یا در کنار رویکرد امنیتی رویکرد های فرهنگی و سیاسی را نیز لحاظ نماید. رویکرد امنیتی چه داخلی و چه خارجی باشد جوابگو نمی باشد.

نمونه های آن را می توان در تاریخ فراوان مشاهده نمود. رویکرد امنیتی با توجه به ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان نیز جوابگو نمی باشد. رویکرد فرهنگی و سیاسی بر رویکرد امنیتی این مزیت را دارد که باعث جلب اعتماد مردم و سبب مشارکت مردم در حوزه سیاسی می شود. اعتماد مردم به دولت باعث می شود که دولت برنامه های خود را با مشارکت مردم اقتدارانه تحقق بخشد.

بنابراین دولت و جامعه جهانی باید تلاش نماید که در کنار رویکرد امنیتی رویکرد فرهنگی و سیاسی را تقویت کرده تا هم مسئله امنیت، فساد اداری، اقتصاد سیاسی افغانستان حل گردد و حل این مسائل زمینه را برای تغییر ساختار قبیله ای افغانستان فراهم نماید

تاریخ دو قرن گذشته جهان حاکی از آن است که به دنبال بروز جنگهای بزرگ، نظم جدید توسط قدرت یا قدرتهای فاتح تعریف می شود. پس از فروپاشی شوروی، عملاً نظام دو قطبی حاکم بر جهان فرو ریخت و تحولات بسیار عظیمی در معادلات سیاسی به وقوع پیوست. در چنین شرایطی ابهامات فراوانی در خصوص جایگزینی نظام توزیع قدرت بین المللی و نظم نوین در حال ظهور به وجود آمد. در بازنده سال گذشته، اندیشمندان و سیاستمداران تلاشهای نظری و عملی فراوانی برای تعریف وضعیت جدید انجام داده اند و نظریه ها و دیدگاههای گوناگونی برای تبیین شرایط جدید ارائه شده است. اما این کوششها به دلیل تداوم و توسعه همزمان مجموعه ای از روندهای ناهمسو در جهان جدید توفیقی در برنداشته است.

طی دوران چهل ساله جنگ سرد، جهان بیه دو قطب مشخص شرق و غرب به رهبری شوروی و ایالات متحده آمریکا تقسیم شده بود. روندهای درونی در هر یک از دو بلوک و همچنین قواعد بازی میان دو ابرقدرت قابل تشخیص بود و این فرصت را برای اندیشمندان، تحلیلگران و سیاستمداران ایجاد می کرد که براساس واقعیت های ملموس و قابل درک به تحلیل شرایط جهانی بپردازند. پایان جنگ سرد این وضعیت را متحول و دگرگون ساخت، به طوری که ابزارهای نظری و مفهومی گذشته قادر به تحلیل همه ابعاد فضای بعد از جنگ سرد نبوده اند و امروز بیش از گذشته جهان نیاز به مفاهیم جدیدی دارد تا بتواند واقعیت های دوران گذر را بهتر تجزیه و تحلیل نماید.

دیگر از دلایل عدم شناخت وضع موجود نیز به ماهیت سیال و پویای تغییر تحولات دوران پس از جنگ سرد برمی گردد. سیال بودن تحولات در جهان امروز ناشی از روند جهانی شدن و استمرار پیامدهای فروپاشی بلوک شرق می باشد. هر چند بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ فرو ریخت، ولی با توجه به پیامدهای بعدی، از قبیل تسریع و تعمیق روند جهانی شدن، ظهور قدرتهای سیاسی و اقتصادی جدید، اختلاف نظر بر سر بکجانبه گرایی و چندجانبه گرایی، نمی توان تا تکمیل این فرآیند انتظار تعریف و تثبیت نظم جدیدی را داشت. دوران گذار، عصر دگرگونی ها می باشد و برای این دوران

باید نظریه پردازی ها و مفهوم سازی های خاصی ارائه داد تا بتوان با در اختیار داشتن مبانی نظری و چارچوب مفهومی مناسب تحولات را بهتر درک کرد. در این مختصر سعی شده است که گستره بحث به دوران اخیر باز گردد. رویکردهای جدید به تحولات بین المللی با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان یکی از دو بنیان نظام دو قطبی، انگاره های سیاسی و دیدگاه های نظری متعددی در تلاش برای تبیین شرایط متحول و نوین بین المللی و ناظر بر فرآیند تغییرات جهانی سربر آوردند. رویکردهای جدید هر کدام در عین تشریح و بررسی چونی و چرایی جهان نو سعی کردند "تفسیر جهانی" تازه ای برای پایدار نمودن صلح و کاهش منازعات از جمله مهمترین رویکردها و نظریه های می باشد که هر کدام با تبیین ژئوپلیتیک و زیر ساخت های مربوط به خود، وجهی خاص از جهان پیچیده و در هم تنیده معاصر را مورد بازکاوی قرار داده اند. در این میان، ساموئل هانتینگتون و فرانسس فوکویاما نظریه پردازان آمریکایی با ارائه نظریه های "برخورد تمدن ها" و "پایان تاریخ" آغازگر نظریه پردازی های جدید برای تبیین شرایط

محمود واعظی/قسمت اول



نوین بین المللی بودند. نظریه برخورد تمدن ها، به عنوان یک دیدگاه رئالیستی با محور فرهنگی، مشخصه ای تجویزی - حکومتی دارد و در پی حفظ جایگاه هژمونیک آمریکا می باشد. این نظریه بیشتر ویژگی هشدار دهنده دارد و در آن بر ابعاد منفی تکیه شده است. در حالی که نظریه پایان تاریخ فوکویاما، دیدگاهی آرمانگرایانه با مشخصه خوش بینانه پیروزی جهانی لیبرال دموکراسی برای آمریکا را مطرح می سازد. دیدگاه برخورد تمدن ها، با مولفه گسسل های تمدنی در نظام بین الملل، تفاسیر متفاوتی را در میان اندیشمندان برانگیخته است. برخی ارائه این نظریه را ناشی از سیاست های تجویزی و ناسی از سیاستمداران آمریکایی برای پر کردن خلأ ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان رقیب عمده ایالات متحده دانسته اند. گروهی دیگر ارائه این نظریه را ناشی از واقعیت های ملموس دانسته اند که از تحولات قومی، زبانی و فرهنگی در جهان، و به ویژه بلوک شرق سابق، ریشه می گیرد. نظریه برخورد تمدن ها بر دو اصل زیر مبتنی است: الف) در جهان آینده تعارض اصلی میان مسلمانان و غیر مسلمانان می باشد؛ ب) ایالات متحده خود را در منازعات موجود در دیگر تمدن ها وارد نمی کند، بلکه به مهار این منازعات از طریق مذاکره می پردازد. حمله ایالات

متحده علیه رژیم طالبان، القاعده و بن لادن و درگیری این کشور در مسئله افغانستان و عراق و همچنین بحران خاورمیانه از این منظر وقایعی مرتبط با یکدیگر است. بوش از یک سئو دیدگاه برخوردار تمدنی میان اسلام و غرب را به طور علنی رد کرده است و از سئوی دیگر با رفتار و گفتار متناقض و با شعاع مبارزه با تروریسم و همچنین استفاده از مفهوم فاشیسم اسلامی که در اوائل اوت ۲۰۰۶ مطرح ساخت به دنبال معرفی اسلام به عنوان دشمن می باشد. اما این تعارض به گونه ای دیگر، در درون تمدن آمریکایی نیز جاری شده است. در واقع، آثار اخیر هانتینگتون گویای همین واگشت تمدنی است؛ یعنی چنین به نظر می رسد که مشکلات در درون تمدن غربی و آمریکایی در سالیان اخیر، به میزان بیشتری توجه وی را جلب کرده است.

سختن نهایی هانتینگتون آن است که آمریکا باید نسبت به زنده شدن و سپس ستیزنده شدن فرهنگها و تمدن ها جهانی و عمدتاً اسلام توجه نشان دهد و این آگاهی را بنیاد سیاستگذاری های خارجی خود قرار دهد. از نظر او زنده شدن تمدن های کهن و سیاسی شدن آنها علاوه بر اینکه یک واقعیت است، واقعیتی ضروری و مفید نیز هست؛ "اگر نسبت به آنچه که نیستیم تنفر نوزیم، نمی توانیم به آنچه هستیم عشق بوزیم؛ با نداشتن دشمنان حقیقی نمی توان دوستان حقیقی داشت." هانتینگتون به غرب می گوید احیای سیاسی فرهنگها را به فال نیک بگیرند و آن را همچون یک فرصت تلقی کنند. آثار اخیر درون - تمدنی هانتینگتون که بیشتر در ارتباط با حادثه ۱۱ سپتامبر است، نقیض نظریه جنگ تمدن های وی نیست، بلکه اصلاح و ادامه آن است. هانتینگتون خود نیز معتقد است در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر، می توان از طریق نظریه او به تبیین علل این حادثه پرداخت. علاوه بر هانتینگتون، بسیاری دیگر از اندیشمندان نیز بر این باورند که متغیر فرهنگ به ویژه با توجه به دیدگاه اخیر، به مسئله بسیار مهمی برای فهم تحولات جهان امروز تبدیل شده است. از منظر برخی نظریه پردازان غربی، عملکرد گروه القاعده، بهترین دلیل برای حقانیت تژ برخورد تمدن ها می باشد.

در هم تنیدگی جنگ و سرمایه

همن سیدی/قسمت دوم و پایانی



کردن آمریکایی ها به پرداخت وام های کلان به اروپا، در ازای بازگذاشتن بازار آن کشورهای برای محصولات آمریکایی، کار آسانی نبود. برای اجرای چنین پروژه بزرگی که به طرح مارشال مشهور شد، می بایست یک بحران بین المللی شکل بگیرد. در اواخر ۱۹۴۹ آجیسون، وزیر خارجه وقت آمریکا گفته بود باید جنگی در آسیا در بگیرد. تنها چند ماه بعد جنگ اتفاق افتاد. آریگی از او نقل کرده است که: جنگ کره، به فریاد ما رسید! (آریگی، ۲۰۰۵:۲۵)

پس از آن آمریکا دیگر از آن ظاهر لیبرال و ضد استعماری خود رها شد و مسقیما به ابرقدرتی سرکوبگر تبدیل شد. کودتا در ایران و شیلی و جنگ ویتنام بخشی از سیاستهای توسعه و نفوذ آمریکا بودند. هزینه این جنگها معمولاً توسط کشورهای دیگر پرداخت می شد، به این نحو که آمریکا نخست دلار خود را از طریق مکانیزم های صندوق بین المللی پول و یکی بنیاد استن آرژش طلا و دلار، به پولی جهانی تبدیل کرد و سپس با کاهش ارزش دلار، هزینه جنگها را به کشورهای دیگر منتقل کرد که دلار را به جای طلا پس انداز کرده بودند. در سالهای جنگ ویتنام، کونالی وزیر خارجه وقت آمریکا، این جمله را بر زبان راند که شهرت خاصی یافت: دلار واحد پول ماست اما مشکل شماست.

محض درگیر شدن منافعشان مجدداً به جنگ روی آوردند. پس از جنگ جهانی دوم سرمایه به آمریکا منتقل شد و رهبری جهان سرمایه داری از انگلیس به آمریکا رسید. با آموختن از تجارب جنگها و رکودهای نیمه اول قرن، آمریکا دو سیاست اصلی در پیش گرفت: یک: تاسیس یک اتحاد نظامی میان کشورهای سرمایه داری برای پیشگیری از هرگونه جنگ درون کشورهای متحدش (ناتو): دو: بازگشایی تدریجی همه بازارهای جهان برای محصولات خودش، البته با کمترین تعرفه ها از طریق قراردادهای گات و سازمانهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول.

جنگ سرد این بستر را برای آمریکا فراهم کرد. سیاست پیشگیری از توسعه کمونیسم، توجیه مناسبی برای سیاستهای توسعه طلبانه آمریکا شد. اغراق در تهدیدهای شوروی، اروپاییها را واداشت که همه اسلحه های جدید و سیاستهای نظامی آمریکا را در سراسر جهان بپذیرند و از دیگر سو، شوروی را برای همیشه در اقتصاد جنگی نگه دارد و مانع رشد اقتصاد آن کشور در سایر عرصه ها شود.

آمریکا در اولین مرحله پس از جنگ دوم می بایست افکار عمومی خود را برای سیاستهای جنگی خود آماده کند. قانع

نود درصد آفریقا به مستعمره تبدیل شده بود. در همان دوران بیست و پنج ساله، کشورهای اروپایی نفوذ آسیایی خود را به چین هم رساندند، و ژاپن هم کره و تایوان را به مستعمره امپراطوری خود تبدیل کرد. (هاروی، ۲۰۰۵:۵). با این اقدامات بحران رکود اقتصادی دهه هفتاد پایان یافت. این بازارهای جدید برای اروپاییها بازارهای بدون گمرک و مالیات بودند.

اما از ۱۹۰۰ به آن سو، این بازارهای جدید هم قابلیت جذب محصولات اروپایی را از دست داد و آنها مجبور به بازگشت به بازارهای محلی خود شدند. اما هزینه گزافی بابت این بازگشت پرداختند: دو جنگ جهانی و یک بحران بی مانند اقتصادی همه در اثر عدم توانایی جابه جایی سرمایه درون مرزهای بسته اروپا.

پس از جنگ دوم جهانی اروپا دیگر شاهد جنگی چنان وسیع نشد و اینجاست که لیبرالها معتقدند که سرمایه داری می تواند با ترویج تجارت و روابط اقتصادی و منافع مشترک، از جنگ و نزاع پیشگیری کند. اما اولاً چرا این صلح لیبرالی فقط محدود به اروپا ماند و ثانیاً نقش ظهور آمریکا در این عدم جنگ چه بود؟ این دوران اتفاقا بسیار شبیه نیمه دوم قرن نوزدهم است، زمانی که همه کشورهای اروپایی خسته از جنگهای بی پایان خود بودند و صلح برای آنها یک وسیله بود نه هدف، کما اینکه به

شواهد تاریخی کشورهای اصلی سرمایه داری در حالی که از اوائل قرن نوزدهم بهترین دوران رشد اقتصادی را طی کرده بودند، در سالهای ۱۸۷۰ به آن سو دچار بحران عمیقی شدند، درست زمانی که بازارهای اروپایی قدرت جذب محصولات تولیدی خودشان را از دست داد. بزرگترین موج استعمار، از همان سالها شروع شد. رابطه دینامیک سرمایه داری و استعمار هرگز چنین واضح نبوده است: در سال ۱۸۷۶ کمتر از ده درصد آفریقا زیر سلطه اروپاییها بود، اما تا سال ۱۹۰۰ بیش از

کارتون روز

بدون شرح

روزنامه افغانستان از همه دانشمندان و نویسندگان دعوت به همکاری می نماید.

هیئت تحریر در ویرایش مطالب دست باز دارد. مقالات وارده بازگردانده نمی شود.

مسئولیت مقالات به عهده نویسندگان آنها است و تنها سرمقاله یانگور دیدگاه روزنامه افغانستان میباشد.

صاحب امتیاز: دکتر حسین یاسا

مدیر مسوول: محمد رضا هویدا

سردبیر: حفیظ الله زکی

کاریکاتورست: خالق علی زاده

دیزاین: علی اصغر زاهدی، مصطفی جعفری

مسئول وب سایت: غلام عباس اصلان

آدرس: کابل، شهرک امید سبز، فاز چهار، کوچه ششم، خانه نمبر ۱۳۷

www.dailyafghanistan.com

Email: thedailyafghanistan@yahoo.com